

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا  
سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۰، پیاپی ۹۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

## مکتب آنال، جامعیت فکری مورخ یا دترمینسیم محیطی

صالح پرگاری<sup>۱</sup>، نادر پروین<sup>۲</sup>  
مسلم سلیمانی یان<sup>۳</sup>، زلیخا امینی<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۱۰

تاریخ تصویب: ۹۲/۶/۱۶

### چکیده

محققان در اطلاق عنوان «جامعیت فکری» یا «انقلاب در تاریخ نگاری» به مورخان مکتب آنال دچار نوعی پیش داوری شده اند؛ زیرا توجه بیش از اندازه مورخان مکتب آنال به ساختارهای محیطی و جغرافیایی و گاه اجتماعی در آثار برجسته‌ی خویش (از قبیل مدیترانه و جهان مدیترانه‌های در عصر فیلیپ دوم، خاطره و مدیترانه، زندگی روزمره و روستایان روسیه از ۱۶۰۰ تا ۱۹۳۰ از فرناند برودل، تاریخ روستایی فرانسه و جامعه‌ی فنودالی از مارک بلوخ، دهقانان لانگودوک، تاریخ روستاها در اوایل عصر جدید و تاریخ آب و هوا در هزار سال گذشته از لورون لادوری، جامعه‌ی فنودالی از دولا بلاش و پیدایش اروپا از لوپز که عناوین آن‌ها خود گویای جبر محیطی است) باعث پنهان شدن ماهیت تحولات ناب تاریخی در پشت

---

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی

۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه خوارزمی، nader\_n\_2007@yahoo.com

۳. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه خوارزمی ms\_soleimani@yahoo.com

۴. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه خوارزمی z\_sh\_amini@yahoo.com

ساختارهای بلندمدت محیطی، جغرافیایی و اجتماعی شده است. تأثیرپذیری، تقلید و اقتباس آنالی‌ها از مفاهیم و نظریه‌های دانشمندان رشته‌های مختلف (در جامعه‌شناسی از امیل دورکیم و در جغرافیا از میشله، دولابلاش، هانری بر و کارل لامپرشت) تبیین و تفسیر تاریخ براساس رویکردهای صرفاً محیطی و جغرافیایی، تفسیر تاریخ به‌عنوان زیرمجموعه‌ی علوم اجتماعی نه دانشی مستقل، مقدم دانستن نظریه بر تحقیق و تفحص، تأثیرپذیری مورخان آنال به‌ویژه ایمانوئل له روی لادوری در دهه‌ی ۵۰ تا ۶۰ قرن بیستم از نظر روش‌شناسی، از نئومارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک آلمان، مهم‌ترین مؤلفه‌هایی هستند که مورخان آنال را گرفتار دترمینسیم محیطی و ساختاری کرده است؛ به گونه‌ای که در بین انبوهی از ساختارها، دانش تاریخ به‌عنوان دانشی دربرگیرنده‌ی کارگزارانی مستقل و صاحب اختیار، رنگ باخته است.

**واژه‌های کلیدی:** آنال، دترمینسیم محیطی و جغرافیایی، ساختارگرایی، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری.

## مقدمه

مکتب<sup>۱</sup> مورخان «آنال» در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰م و بر محور مجله‌ای به نام سالنامه (هیوز، ۱۳۸۶: ۱۷) یا «آنال» تاریخ اقتصادی و اجتماعی» پدید آمد. آنال دنبال هیچ دکترینی نبودند و قرار نبود به یک مکتب تبدیل شود (هوبرت، ۱۳۸۵: ۷۵). حتی استفاده از واژگانی چون روش آنالی یا مکتب

---

۱. شکل‌گیری یک مکتب فرایندی آگاهانه نیست. در واقع پس از آنکه نظریات غالب در یک حوزه پژوهشی توسط نظریات رقیب مورد شک و تردید قرار می‌گیرد و با چالش روبه‌رو می‌شود و یا حالت تفوق خود را از دست می‌دهد، با هدف بازسازی تاریخ علم، مجموعه‌ای از آرا که به نظر می‌رسد یک دوره از حیات علمی یک حوزه‌ی خاص علمی را در خود دارد، با عنوان مکتب شکل می‌گیرد.

آنال با خنده فور و بلوخ روبه‌رو می‌شد (Aymard, 1999: 3). جوهر آنچه آنالیست‌ها ادعا می‌کردند به‌طور مختصر توسط ارنست لایبوس - که مورخ اقتصادی است - بیان می‌شود عبارت است از: «تاریخ باید بازابداع شود.» (همان‌جا). مورخان مکتب آنال ادعا داشتند که توجه خود را از مطالعه‌ی صرفاً وجه سیاسی تاریخ، متوجه وجه اقتصادی، سازمان‌های اجتماعی، روان‌شناسی جمعی و جغرافیایی کرده‌اند و مصرانه می‌خواهند مرزهای قراردادی میان رشته‌های مختلف را برچینند و آگاهانه و به‌عمد از روش‌های سایر دانش‌ها مانند جغرافیا، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، اقتصاد و روان‌شناسی استفاده کنند. سؤال اساسی این است که میزان توجه مورخان مکتب آنال به ساختارها و مؤلفه‌های جغرافیایی و اجتماعی در انتخاب موضوعات و در تفسیر و تبیین حوادث تاریخی به چه اندازه بوده است. در مقاله‌ی حاضر که به‌روش توصیفی و تحلیلی است، تلاش شده کارکرد ساختارهای محیطی و جغرافیایی و اجتماعی در انتخاب موضوعات و تبیین حوادث در مهم‌ترین آثار مورخان آنال مورد واکاوی قرار گیرد. فرضیه‌ی تحقیق این است: «توجه بیش از اندازه‌ی مورخان آنال به ساختارهای جغرافیایی، محیطی و اجتماعی باعث فروکاستن ماهیت تاریخی حوادث و گرفتار شدن آنان در چارچوب جبر علی مؤلفه‌های جغرافیایی و محیطی شده است.» روش گردآوری شواهد و اسناد کتابخانه‌ای بوده است.

#### ۱. پیشینه‌ی موضوع

از آنجا که آنالی‌ها در فرانسه مدعی بودند که تاریخ را تفسیری دوباره بخشیده‌اند، تمام کسانی که در مورد تاریخ‌نگاری آن‌ها نظر می‌دادند تحت تأثیر رویکرد جدید تاریخ‌نگاری آن‌ها قرار گرفتند. غافل از اینکه هیچ‌کدام از تحقیقاتی که راجع به تاریخ‌نگاری آنالی‌ها انجام دادند، به نقد تاریخ‌نگاری آنال نپرداخته و حتی بی‌محابا عنوان مکتب را به آنالی‌ها تقدیم کردند و با عناوین اغراق‌آمیز آن‌ها را در حد پیامبرانی در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری ستایش کردند. کسانی که در زمینه‌ی تاریخ‌نگاری آنال به تحقیق و تفحص پرداخته‌اند دو گروه هستند: مورخان و نویسندگان داخلی، مورخان و نویسندگان خارجی. در داخل افرادی مانند روح‌الله بهرامی در «مکتب آنال جامعیت فکری مورخ»، حامد فولادوند و منصوره اتحادیه در «آنال در تاریخ‌نگاری فرانسه»، پرویز پیران،

عزت‌الله فولادوند، سهیلا ترابی فارسانی و چند نفر دیگر در مقالات مختلف فقط به تعریف و تمجید و بیان سرچشمه‌های تأثیرگذار در این مکتب پرداخته و هرگز به نقد این نحله‌ی تاریخ‌نگاری و رویکردهای جبرگرایانه‌ی آن توجهی نکرده‌اند. در خارج از ایران، نویسندگانی مانند پیتر برک در «انقلاب تاریخ‌نگاری فرانسه»، جورج هوبرت، دیوید مون، تروور روبر، بنتلی و افراد دیگر در مقالات مختلف متعصبانه به دفاع از آنالی‌ها پرداخته و به کاستی‌های تاریخ‌نگاری آن‌ها و نقش دترمینیسم محیطی در تاریخ‌نگاری آنان عنایتی نکرده‌اند. می‌توان گفت تنها شارل ساماران به کاستی‌های مورخان آنال پی برده و در کتاب روش‌های پژوهش در تاریخ که زیر نظر وی به نگارش درآمده، چندان تاریخ‌نگاری آنالی‌ها را جدی نگرفته است (ساماران، ۱۳۷۵)؛ به‌طوری که شخصی مانند پیتر برک با وجود دفاع از آنالی‌ها معتقد است گروه زیر نظر ساماران اساساً مکتب آنال را باور نداشته‌اند (برک، ۱۳۸۹: ۱۲). بنابراین، موضوع تحقیق حاضر برای اولین بار مطرح و سعی شده است که گفته‌ها متکی به منابع و شواهد اصلی باشد.

## ۲. مفهوم، پیشینه و نظریه‌های جبر محیطی و جغرافیایی

نظریه‌ی «جبر جغرافیایی» یا «دترمینیسم»<sup>۱</sup> در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شکل گرفت. اصلی‌ترین ادعای مکتب جبر جغرافیایی این است که انسان اسیر و مقید در محیط‌های جغرافیایی است و علت غایی تمام ناتوانی‌ها و توانایی‌ها را باید در ویژگی‌های محیط جغرافیایی جست‌وجو کرد. مفهوم دقیق دترمینیسم، جبرگرایی زیستگاهی است که معمولاً از یک رشته عوامل زیستگاهی، به‌ویژه عوامل طبیعی ساخته شده که زیرمجموعه‌ای از کل محیط است که برای توضیح رفتار انسان به کار می‌رود. شواهدی در آثار قدما وجود دارد که برخی پژوهشگران آن‌ها را به‌عنوان مواردی از اعتقاد به جبر جغرافیایی دانسته‌اند. در این میان معمولاً از ارسطو، ابن‌خلدون و منتسکیو نام برده می‌شود. ابن‌خلدون در مقدمه‌ی خود از اقالیم هفت‌گانه و تأثیر آن‌ها بر کیفیات و حالات بشری سخن گفته است (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۹۳-۱۵۰). او حتی اساسی‌ترین جزء نظریه‌ی

تمدنی خود را مبتنی بر تمایز بادیه و شهر نهاده که بیش از هر چیزی تفکیکی جغرافیایی است (همان: ۲۲۵-۲۹۳).

مکتب جبر جغرافیایی یا دترمینسم جغرافیایی در دوران جدید توسط کسانی همچون توماس باکل (۱۸۲۱-۱۸۶۱م) انگلیسی، فردریک راتزل (۱۸۴۴-۱۹۰۴م) آلمانی، رکه (۱۸۳۰-۱۹۰۵م) فرانسوی و ادوین دکستر (۱۸۶۸-۱۹۳۸م) آمریکایی پدید آمده و تداوم یافته است (شکویی، ۱۳۴۹: ۱۵۰-۱۵۲). براساس این گرایش، نظریه پردازان رشته‌های علمی گوناگون اغلب درصدد بیان یک عامل به عنوان عامل نهایی توضیح‌دهنده‌ی پدیده‌ها و رویدادها بوده‌اند. در حیطه‌ی جغرافیا، مکتب جبر جغرافیایی معرفّ چنین رویکردی است. در عرصه‌ی جغرافیا نیز تأکید بر عامل محیط طبیعی و نقش منحصربه‌فرد آن در شکل‌گیری رفتار انسان‌ها و به‌طور کلان در شکل‌گیری تمدن‌ها و فرهنگ انسانی، عمدتاً در نظریه‌ی جبر جغرافیایی آشکار است. قائلان به چنین نگرشی اغلب بر تأثیر عواملی همچون آب و هوا و کیفیت محیط جغرافیایی بر نوع پیش و جهان‌بینی، رفتار و اعمال فردی و جمعی، فرهنگ و تکنولوژی تأکید داشته‌اند (همان‌جا). در فرانسه فیلیپ پتشمیل از دیدگاه جبر جغرافیایی حمایت می‌کرده است. وی بدون آنکه به پیامدهای منفی و نژادگرایانه‌ی این رویکرد اعتقاد داشته باشد، می‌گوید: «جبر قلب جغرافیاست.» (فرید، ۱۳۶۶: ۱۸). در جامعه‌شناسی نیز رویکرد جبر اجتماعی فرد را تحت تأثیر امور اجتماعی دانسته و عامل محیط اجتماعی را برتر از سایر عوامل شناخته و آن را کاملاً برجسته کرده است و نقش اندکی برای عوامل زیستی و روانی قائل است. به نظر می‌رسد مورخان آنال در تاریخ‌نگاری خویش به شدت تحت تأثیر رویکردهای جبر‌گرایانه‌ی محیطی اعم از محیط جغرافیایی و اجتماعی هستند؛ به‌ویژه اینکه الگوهای مورد نظر آنان در تاریخ‌نگاری، افرادی بوده‌اند که در زمینه‌ی نقش جغرافیا و علوم اجتماعی در تاریخ به جبر‌گرایی معروف بوده‌اند. به این الگوها در مقاله اشاره خواهد شد.

### ۳. نظریه‌ی ساختارگرایی

نظریه‌های اجتماعی را از لحاظ اهمیت قائل شدن به کارگزار یا ساختار در تبیین پدیده‌های اجتماعی می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: نظریه‌های کارگزارمحور، نظریه‌های ساختارمحور و نظریه‌های کارگزار درون‌ساختاری. نظریه‌ی سوم دربرگیرنده‌ی دیدگاه‌های گیدنز (نظریه‌ی ساختاری) و بسکار و جسوپ (واقع‌گرایی انتقادی) است (یان کرایت، ۱۳۷۸: ۲۰۰).

اما دیدگاه ساختارگرایی در مقابل اراده‌گرایی قرار می‌گیرد. ساختار به منزله‌ی نظریه‌ای در باب ساختارهای اجتماعی مستقل از معرفت ما مورد توجه قرار می‌گیرد. ساختارگرایان نقش فرد را در وقوع رخدادهای اجتماعی مهم نمی‌دانند. اینان معتقدند ساختارها تعیین‌کننده‌ی رفتار کارگزاران هستند؛ از این رو محقق اجتماعی به‌جای اینکه انگیزه‌های افراد را بررسی کند، باید شالوده‌ی اساسی ساختارهای اجتماعی را بیابد. با مشخص شدن شالوده‌ی ساختارها، پژوهشگر اجتماعی قادر خواهد بود کنش‌های افراد و کارگزاران را پیش‌بینی کند؛ چون افراد فراتر از چارچوب‌ها یا ساختارها نمی‌توانند عمل کنند و کنش فردی در داخل ساختار امکان‌پذیر است.

این رویکرد دارای مؤلفه‌های جبرگرایانه است. مارکسیسم بهترین نماینده‌ی این برداشت است. تمثیل مارکس در مورد روبنا و زیربنا اشاره‌ای به این موضوع است. بر این اساس، ساخت‌های اقتصادی جامعه تعیین‌کننده‌ی دیگر ساخت‌های جامعه از قبیل ساخت سیاسی (دولت) هستند (ریمون آرون، ۱۳۷۷: ۱۷۴). به نظر می‌رسد مورخان آنال نیز از این قضیه یعنی نگاه ساختارگرایانه و جبرگرایانه به تاریخ مستثنا نبودند.

### ۴. دترمینیسم محیطی و ساختارگرایی در تاریخ‌نگاری آنال

محققان سهم و نقش علوم تأثیرگذار بر مکتب آنال را به‌طور دقیق مرزبندی، تفکیک و مشخص نکرده‌اند و با اطلاق عناوینی مبتنی بر پیش‌داوری مانند «جامعیت تفکر تاریخی در مورخان آنال»<sup>۱</sup> یا

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: بهرامی، روح‌الله (۱۳۸۶). مکتب آنال جامعیت فکری مورخ. شیراز: نوید شیراز.

«سرچشمه‌های تحولی نوین در شیوه‌ی تاریخ‌نگاری آنال»<sup>۱</sup> نتوانسته‌اند میزان توجه بیش از اندازه‌ی مورخان این مکتب را به مؤلفه‌های جغرافیایی و اجتماعی بسنجند. به عبارت بهتر، برخلاف نظر محققان مبنی بر تأثیرگذاری یکسان علوم گوناگون بر مکتب آنال، تأثیرپذیری مورخان آنال از علوم جغرافیایی (طبیعی و انسانی) و درجه کمتری ساختارهای اجتماعی بیشتر از سایر علوم بوده است؛ چنان‌که استویانویچ در ریشه‌یابی مکتب آنال و رابطه‌ی عوامل محیطی و هرمس، الهه‌ی یونان باستان، در این مکتب می‌نویسد: در اساطیر کلاسیک یونان، هرمس الهه‌ی بازرگانی و فصاحت است که در کنار هیستیا-الهه‌ی محفل خانوادگی- قرار دارد. این الهه رویه‌ای دوگانه را به ذهن متبادر می‌کند. از یک سو پویایی و تحرک و ارتباط مکرر با دنیای خارج و از سوی دیگر آرامش و ثبات. آنال هرمس را به‌عنوان نماد خود انتخاب می‌کند. هیستیای آنال فضای آرام، زنانه و بسته با مرکزی ثابت را ارائه می‌دهد؛ درحالی‌که هرمس نمایانده‌ی جنبش، تغییرات مکرر شرایط و ارتباط پایا و مکرر با دنیای بیرون است. بنابراین، هرمس و هیستیا بازتاب دو نوع نگاه متفاوت به تاریخ هستند. در پرتو این نگرش رابطه‌ی بین محیط جغرافیایی- اجتماعی و گروه‌های شغلی آن، جمعیت‌شناختی تاریخی، تمدن و به‌طور کلی مفهوم زمان و مکان مورد توجه قرار می‌گیرد (استویانویچ، ۱۳۸۶: ۲۳). در واقع، مورخان مکتب آنال بدون آنکه خویش متوجه یکسویه‌نگری مطالعاتشان شوند، پدیده‌های جغرافیایی و محیطی به تعیین‌کنندگی بیش از اندازه‌ای در موضوعات آنان رسیده است. همچنین، توجه به ویژگی‌ها و فرایندهای اجتماعی که از متن زندگی مردم هر منطقه‌ی جغرافیایی برمی‌خیزد، از علایق مورخان آنال بوده است. به همین دلیل، مکتب آنال علاوه بر زمینه‌های تاریخی‌اش بیش از همه از جغرافیای طبیعی و انسانی ویدال دولابلاش (برودل، ۱۳۷۲: ۱) و میشله (هیوز- وارینگتن، ۱۳۸۶: ۲۰) و روش سنتز ترکیبی هانری بر (Bentley, 2005: 107) و جامعه‌شناسی امیل دورکیمی (برودل، ۱۳۷۲: ۱۶) متأثر بوده است. اما اینکه آن‌ها تا چه حد توانستند به روش ترکیبی پایبند بمانند، مقوله‌ای جداگانه است.

۱. ر.ک: مناف‌زاده، علیرضا (۱۳۷۵). «سرچشمه‌های تحولی شگرف در شیوه‌ی تاریخ‌نگاری (درباره مکتب آنال)». مجله‌ی نگاه

مطالعه‌ی زمینه‌های شکل‌گیری این مکتب و آثار مورخان آن چیزی جز رویکردهای جبری محیطی را نشان نمی‌دهد. پتر برک با وجود دفاع از آنالی‌ها، به‌طور ضمنی به تأثیر رشته‌های جغرافیا، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد و انسان‌شناسی اجتماعی در تاریخ‌نگاری آنالی‌ها اذعان دارد (برک، ۱۳۸۹: ۱۲). در واقع، آنالی‌ها ذاتاً حرفی برای گفتن نداشتند و تمام آرای آنان اقتباسی از دیگران بود که به آن رویکردی جبرگرایانه داده بود؛ به‌گونه‌ای که شخص مدافعی همچون برک فصولی از کتابش را به بررسی تاریخ‌کمیتی، جمعیت‌شناسی، تاریخ منطقه‌ای و زنجیره‌ای نزد آنالی‌ها پرداخته و نقش ارنست لایبوس را در گرایش آنال به رویکرد جبرگرایانه‌ی مارکسیستی و تاریخ‌کمیتی مهم می‌داند (همان: ۹۴).

ویدال دو لابلانچ متخصص جغرافیای انسانی فرانسوی است. جغرافیای انسانی نگرش جدیدی بود که وی توانست آن را توسعه داده، مؤسسان آنال را تحت تأثیر قرار دهد. از مفاهیم اصلی دو لابلانچ که مورد استفاده‌ی مؤسسان مکتب آنال قرار گرفت می‌توان به بستر، ذهنیت‌ها، انواع زندگی و تمدن (اسمیت، ۱۳۸۶: ۷۴) اشاره کرد. فور بعدها در سال ۱۹۵۳ م هنگام یادآوری خاطرات خود، از چگونگی تأسیس آنال می‌گوید: «جغرافیای ویدالی رهیافتی را پدیدآورد که منجر به شکل‌گیری شیوه‌ی تاریخ‌نگاری آنال شد.» (Bentley, 2005: 106). دو لابلانچ در سال ۱۸۷۷ م به‌عنوان معلم جغرافیا وارد دانشسرای عالی فرانسه شد و با نگرش جدید خود جغرافیا را با تاریخ پیوسته و همراه کرد. اما تأثیر فزاینده‌ی او از سال ۱۸۹۱ م و با پایه‌گذاری مجله‌ی *آنال جغرافیا*<sup>۱</sup> آشکار شد. او با مطالعاتی که در آن‌ها جمعیت ساکن در مناطق و مناظر جغرافیایی، غیرفعال و خنثی تصویر شده بود، مخالفت می‌کرد و به جای آن، از دیدگاهی حمایت می‌کرد که در آن مناطق جغرافیایی از منظر انسان‌های ساکن در آن بررسی می‌شد (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۷۲). مطالعات بعدی دو لابلانچ درباره‌ی فرانسه با چنین دیدگاهی، بلوخ جوان را تحت تأثیر قرار داد و باعث شد او هنگام تحصیل در دانشسرای عالی، موضوعی را درباره‌ی جغرافیای تاریخی برای پژوهش انتخاب کند (Bentley, 2005: 106).

اما شخص تأثیرگذار بعدی بر آنال، هانری بر بود. گرچه او بر سنتز ترکیب معرفت تاریخی تأکید داشت (هیوز، ۱۳۸۶: ۲۳)، تنها تأثیری که بر بلوخ داشت، فراتر از رویکرد جبری محیط نبود؛ چون بلوخ تحت تأثیر وی کتاب *جامعه فئودالی* را به نگارش در آورد که در آن بدون آنکه خود متوجه شود، اسیر ساختارهای بلندمدت محیطی و اجتماعی شد (بلوخ، ۱۳۶۳).

امیل دورکیم نیز در تکمیل رویکرد جبری عوامل جبری محیطی و اجتماعی می گفت: «تاریخ یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی است که جامعه‌شناس سخت بدان محتاج است.» (بهرامی، ۱۳۸۶: ۳۰). وی با تأسیس مجله‌ی *آنال جامعه‌شناسی*<sup>۱</sup> در اواخر دهه‌ی ۱۸۹۰م به نشر افکار و آرای خویش پرداخت (هیوز، ۱۳۸۶: ۲۲). این مجله و مقالات جغرافیایی دو لابلش به مهم‌ترین منابع شکل‌گیری اندیشه‌ی آنالی‌ها تبدیل شد (برودل، ۱۳۷۲: ۱۶؛ Bentley, 2005: 104). رویکرد جبری مطالعات دورکیم نزد مؤسسان آنال با اختلافاتی همراه شد. فور با بررسی آثار دورکیم اعتقاد داشت وی در به‌کارگیری تاریخ برای تبیین جامعه‌شناسی خویش دچار اشتباهاتی شده است. اما این اعتراض‌ها هرگز باعث نجات مطالعات فور نشد. حتی او همیشه از تأثیرات دورکیم بر آنال نگران بود؛ چون به نظرش، با پژوهش‌های اجتماعی دورکیم، حوزه‌ی مطالعات تاریخی نیز در زیرمجموعه بخشی از مکتب جامعه‌شناسی قرار گرفته است.

بلوخ هم تأثیرات جبری دورکیم بر آنالی‌ها را این‌گونه توضیح می‌دهد: مورخان نسل من آن‌چنان به آنال جامعه‌شناسی قدیمی مدیون‌اند که نمی‌توانند آن را به زبان بیاورند (Rhodes, 1999: 110).

میشله نیز نقش موثری در توجه مورخان آنان به جبر جغرافیا ایفا کرد. مثال او درباره‌ی اهمیت جغرافیا برای تاریخ این است که اگر محیط و جغرافیا در روش تاریخ‌نگاری مورد توجه قرار نگیرد، گویی مانند نقاشی‌های چینی است که زمین در آن وجود ندارد و مردم نیز در تاریخ، روی هوا گام می‌نهند (هیوز، ۱۳۸۶: ۲۰).

شاید بتوان گفت تنگناهای دوران صلح مسلح و دو جنگ جهانی و بحران‌های بین این دو جنگ زندگی خصوصی هر یک از رهبران این مکتب و به تبع مواضع علمی آن‌ها را تحت تأثیر

قرار داده بود. آنالی‌ها در تکمیل نگاه جبری خود به محیط، حتی «پارین گیاه‌شناسی» را مبنایی برای مطالعه‌ی حوادث تاریخی می‌دانستند (Stuart Clark, 1999: 19).

با نگاهی گذرا به موضوعات چاپ‌نشده‌ی مورخان متوسط آنال که کمتر مورد نقد واقع شده‌اند، به‌خوبی نقش تعیین‌کنندگی و جبری جغرافیا در موضوعات آنان مشخص است؛ مانند جامعه‌فئودالی دو لابلش و پیدایش اروپا از لوپز در اواخر ۱۹۶۰م (هوبرت، ۱۳۸۵: ۷۱). اگرچه محققان معتقدند بلوخ به‌شدت از علوم اجتماعی، از جمله جامعه‌شناسی متأثر بوده است، به‌گفته‌ی جرمی بلک و دونالد مک رایلد، وی آزادانه به سخنرانی‌های جغرافی‌دانان توجه داشت و از مطالعات جغرافیایی نیز بهره می‌گرفت (بلک و رایلد، ۱۳۹۰: ۹۰). بلوخ مانند فور تحصیل خود را در دانشسرای عالی ادامه داد و این دوره را تا سال ۱۹۰۸م به مطالعه‌ی جغرافیا و تاریخ گذراند. بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشسرا یک سالی را در برلین و لایپزیگ گذراند و در آنجا با کارل لامپرشت<sup>۱</sup>، جغرافی‌دان معروف آلمانی آشنا شد و تحت تأثیر وی، در سال ۱۹۳۱م تاریخ روستایی فرانسه منطقه ایل دو فرانس را به‌نگارش درآورد (Belokh, 1934). در این اثر به بررسی منطقه‌ی کوچک ایل دو فرانس پرداخت. بلوخ این مسئله را که ایل دو فرانس یک ناحیه‌ی واحد بود، رد کرد و در این بررسی در پی یافتن ویژگی‌های متمایز یک منطقه و عوامل تأثیرگذار مادی بر افکار و اعمال مردم برآمد (هیوز- وارینگتن، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۶). بلوخ سپس به نگارش تاریخ دهقانی فرانسه<sup>۲</sup> پرداخت. او در این کتاب از توپوگرافی و سپس از رابطه‌ی انسان و زمین سخن گفته است؛ رابطه‌ای که به شکل‌های مختلف به فعالیت‌های کشاورزی جان می‌بخشد و تنوع زندگی روستایی را سبب می‌شود (Raftise, 1999: 63; Belokh, 1934). بلوخ در اینجا از مجموعه‌ی جامع اسناد و مدارک استثنایی شامل نقشه‌ها برای توصیف ارتباط میان محیط طبیعی و نهادهای اجتماعی از آغاز قرون وسطی تا انقلاب فرانسه بهره می‌گیرد (Belokh, 1934). در واقع، در این کتاب بیش از رویدادها، به ساختارهای جغرافیایی توجه شده است.

1. Karl Lamprecht

2. *las caracteres origineux de l'histoire rural Francaise*

بلوخ سپس در سال ۱۹۴۰م کتاب بسیار معروف *جامعه‌ی فئودالی*<sup>۱</sup> را منتشر کرد؛ عنوانی که بیشتر ناظر به بازساختن ساختارهای جغرافیایی و اجتماعی قلمرو جوامع فئودالی قرون وسطایی اروپای غربی و مرکزی در قرن‌های نهم و سیزدهم بود. با بررسی عمیق محتوای این کتاب می‌توان به حاکمیت رویکردهای جبرگرایانه و ساختارگرایانه در تاریخ‌نگاری بلوخ پی برد. او درباره‌ی ویژگی‌های دوره‌ی اول فئودالیسم می‌نویسد: دوره‌ای که مشخصه‌اش ناامنی و تهدیدهای ناشی از هجوم مسلمانان و اسکاندیناوی‌هاست که در نتیجه، هیچ‌گونه ساختار اجتماعی متحدی در این شرایط شکل نمی‌گیرد و علائق منطقه‌ای و الزامات نظامی معمول می‌شود؛ یعنی زمینه‌های قدرتمندی برای گسترش فئودالیسم به دست می‌آید (بلوخ، ۱۳۶۳: ۴۶۱-۴۶۲). بلوخ در این اثر فقط به بررسی نظام‌های بومی فئودالی فرانسه، آلمان و ایتالیا پرداخت؛ بلکه آن‌ها را با نظام‌های تحمیلی (مانند انگلستان) و مناطقی که فئودالیسم در آن‌ها مورد پذیرش قرار نگرفته بود (مانند نظیر اسکاتلند و اسکاندیناوی) و نظام‌های خارج از اروپا مانند (ژاپن) مقایسه کرد (همان‌جا). حتی شخصی مانند استوارت هیوز به‌طور تلویحی به رویکرد جبرگرایانه در کتاب *جامعه‌ی فئودالی* اذعان دارد (هیوز، ۱۳۸۶: ۳۹)؛ ولی همکار او، لوسین فور، که با هم مکتب «آنال» را بنیاد نهاده بودند، بیشتر تحت تأثیر جغرافیا بود. وی در نخستین آثارش به شدت بر اهمیت نقش جغرافیا در تاریخ تأکید داشت. تمایل او به جغرافیا باعث شد موضوع تز دکتری او در سال‌های بعد صورت‌بندی شود: فیلیپ دوم و و فرانک کنت؛ موضوعی که به زادگاه فور در عصر فیلیپ دوم یعنی قرن شانزدهم اختصاص دارد (هیوز- وارینگتن، ۱۳۸۶: ۱۴۴). اولین کتاب فور وقف بررسی ناحیه‌ای در فرانسه در قرن شانزدهم شد. در فصل اول، او به تشریح جغرافیای محل، ولی با ذکر واکنش‌های مختلف آدمیان در برابر محیطی که در مقابل آن ناتوانند، پرداخت. گرچه محور تفسیر تاریخی فور، مردم و طرز زندگی و نگرش‌ها و اعتقاداتشان بود، ترجیح می‌داد در مسئله‌ی تأثیر متقابل بین دنیای اجتماعی و فیزیکی، اولویت را به سلطه‌ی دنیای اجتماعی بر دنیای فیزیکی بدهد. او همچنین توجهش را به ماهیت مسئله‌ساز منابع جبرگرای محیطی معطوف کرد که اغلب

---

1. *Feudal Society*

به شکلی کاملاً ساده، برای مثال، با ارجاع به «پیچیدگی آب و هوایی» ارائه می‌شدند (بلک و مک رایلند، ۱۳۹۰: ۹۰).

فور با حمایت هانری نگارش اثری نظری با نام *سرزمین و تکامل انسان* یا مقدمه‌ای جغرافیایی بر تاریخ درباره‌ی جغرافیا و تاریخ آغاز کرد (برودل، ۱۳۷۲: ۱۹). اگرچه بر اثر جنگ جهانی اول و مخالفت فور با آلمان‌ها، وی به نقد جبر محیطی در آثار فردیش راتسل پرداخت (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۷۷)، نتوانست روش تاریخ‌نگاری خود را از ادعای متدولوژیکی‌اش برهاند و دوباره در چنبره‌ی جبر محیطی و اجتماعی گرفتار آمد. پیتز برک در این باره می‌گوید: «راتسل اگرچه مورد انتقاد فور قرار گرفت، اما شاهد آنیم که برودل و فور به راتسل بازگشت می‌کنند و از مفاهیم او نه تنها در زمینه‌ی جبر جغرافیایی، بلکه از تحقیقاتش در باب امپراتوری‌ها و جزایر سود می‌برند.» (Burke, 1973: 5). ضمن آنکه مواضع فور در نقد راتسل، وی را به دامن جبر ساختار اجتماعی نیز انداخته است؛ فور می‌گفت تأثیر محیط بر افراد انسانی غیرمستقیم است و از طریق ساختارها و اندیشه‌های اجتماعی صورت می‌پذیرد؛ بنابراین ممکن است یک رودخانه از نظر عده‌ای یک مانع و از نظر عده‌ای دیگر یک راه بازرگانی مهم تلقی شود (همان‌جا).

برودل معتقد است ورود فور به صحنه‌ی علمی و دانشگاهی فرانسه با «بهار» علوم اجتماعی متقارن بود (هیوز، ۱۳۸۶: ۴۱). فور تحت تأثیر ساختارگرایی علوم اجتماعی، خصلت‌های یگانه‌ی حوادث تاریخی را تحت الشعاع کلیت‌گرایی جامعه‌شناسی قرار داد. او به تقلید از دو لابلانچ، نگاه محیط‌گرایانه‌ی خود به تاریخ را طی سال‌های بعد و هنگام نگارش آثاری همچون *راین: مشکلات تاریخی اقتصادی همواره حفظ کرد*. حتی او در کتاب *مارتین لوتر* تأکید می‌کند برای رسیدن به درک صحیح از شخصیت لوتر باید زمان او، یعنی شرایط محیطی‌اش بازسازی شود تا اعمال او معنای واقعی خود را نشان دهد (برودل، ۱۳۷۲: ۲۰). او در این کتاب تلاش کرده تا با بررسی شخصیت مارتین لوتر، متن اجتماع و محیط تأثیرگذار بر این شخصیت و مختصات زمان او را واکاوی کند. در واقع، بحث دیرین رابطه‌ی فرد و اجتماع را از منظری تازه مورد توجه قرار داده و تا حدودی به ناتوانی انسان‌ها در برابر ضروریات اجتماعی اذعان داشته است (همان‌جا).

کتاب *مسئله‌ی بی‌ایمانی در قرن شانزدهم: مذهب رابله مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین اثر فور در سال*

۱۹۴۲م بود. در این اثر، افکار رابله برای فور اهمیت چندانی نداشته؛ بلکه رابطه‌ی تفکرات یک انسان و فضای فکری و اعتقادی حاکم بر جامعه و زمان او مهم بوده است (هیوز- وارینگتن، ۱۳۸۶: ۸۹).

همچنین، با نگاه به سرمقاله‌های فور می‌توان فهمید که وابستگی فور بعد از ۱۹۶۸م به تأثیرات جغرافیا تا چه حد اغراق‌آمیز و جبری بوده است. برای مثال، شماره‌ی ۱۹۶۰ مجله‌ی *آنال* شامل مطالعاتی در باب فعالیت‌های کشاورزی یوروبا، معادن طلای بسنی، شتران شمال آفریقا در عهد روم باستان، اقتصاد شیلی در قرن هجدهم، تجربیات فنی در روم باستان، شهرسازی اتروسکان، خدایان هندی، بدوئینها و تاریخ آب و هوا در سرمقالات فور بوده است (هوبرت، ۱۳۸۵: ۷۶).

شاید معروف‌ترین اثری که یکی از مورخان *آنال* پدید آورده است، *مدیترانه و دنیای مدیترانه‌ای در عصر فیلیپ دوم*<sup>۱</sup> نوشته‌ی فرناند برودل باشد. فرناند برودل در سال ۱۹۰۲م به دنیا آمد. تحصیلات خود را در رشته‌ی تاریخ به پایان رساند و برای مدت ده سال از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۲م در الجزایر به سر برد. در آنجا مدیترانه را شناخت و مدیترانه را از سواحل دیگرش، دقیقاً خلاف جهت آنچه از گذشته معلوم بود، به نقد و بررسی کشید. فور، مراد و دوست برودل، تأثیر شگرفی در وی گذاشت. برای مثال در سال ۱۹۱۳م کتابی با عنوان *مقدمه جغرافیایی تاریخ نوشت* که بر شخصیت برودل تأثیر بسیاری گذاشت (رنجکش، ۱۳۸۶: ۸۸). این دوستی باعث شد فور رساله‌ی دکترای برودل را سرپرستی و هدایت کند. موضوع رساله‌ی وی ابتدا *سیاست مدیترانه‌ای فیلیپ دوم* بود؛ اما به پیشنهاد فور، این عنوان به *مدیترانه و دنیای مدیترانه‌ای در عصر فیلیپ دوم* تغییر یافت و این خود چشم‌انداز دیگری از رویکرد جبرگرایانه و محیطی فراروی مورخ گشود (همان‌جا). برودل طی سال‌های تحقیق، از آرشیوهای سیمانکاس، مادرید، ژنوا، روم، ونیز و دوبرونیک استفاده کرد (مرادی، ۱۳۷۷: ۳۱).

برودل در این کتاب مانند لوسین فور از جغرافیای دنیای حوزه‌ی مدیترانه آغاز می‌کند؛ اما برخلاف وی (و گرچه خود در متن نوشته منکر این امر است)، به جغرافیا نقشی مهم‌تر و حتی تعیین‌کننده در تاریخ بشر قائل می‌شود. برای برودل مدیترانه بعدی از دنیاست که در بافت تاریخ

---

1. *la mediterranee et le mohde mediterraneen a l.époque Philip II*

انسانی به دو مضمون تکنولوژی و مبادله تأکید می‌کند. تاریخ بشر تاریخ سلطه‌ی فناوری و توسعه‌ی مهارت‌های کهن است: تکنولوژی آتش و آب، سفال‌گری، بافندگی، فلزکاری، دریانوردی و سرانجام نوشتن (Braudel, 1949: 87). با نگاهی به قسمت‌های مختلف کتاب *مدیترانه و دنیای مدیترانه‌ای*، می‌توان نقش رویکردهای جبرگرایانه‌ی محیطی را در تاریخ‌نگری برودل یافت:

بخش نخست: نقش محیط طبیعی؛ در این بخش جغرافیای جهان مدیترانه موضوع تحقیق است. «جهان مدیترانه‌ای» برودل پهناور است: از امپراتوری عثمانی در شرق تا امپراتوری اسپانیا در غرب و نیز شامل صحرای شمال آفریقا، اروپای شرقی و مرکزی و غربی حتی اقیانوس اطلس و سرزمین‌های ساحل مدیترانه. برودل ابتدا کوه‌ها و تپه‌ها و دشت‌ها و کرانه‌ها و جزایر مدیترانه را در نظر می‌گیرد. بحث جغرافیای جهان مدیترانه با تحلیل وضع مواصلات و شهرها به پایان می‌رسد (همان: ۸۷-۲۱۱). برودل «زمان تاریخی» را به سه لایه تقسیم می‌کند که هر لایه برای یکی از بخش‌های کتاب است. «زمان جغرافیایی» به نخستین بخش اختصاص دارد. به عقیده‌ی او، رابطه‌ی انسان‌ها با محیط طبیعی در آن زمان بسیار کند بود، دگرگونی تقریباً نامحسوس بود و در تکرار و چرخه‌های تکراری براساس گردش فصل‌ها سال خلاصه می‌شد. با تعمق در گفت‌وگوی فراهم‌آمده در مکان و زمان، فرناند برودل به مسئله‌ی «حقیقت زمان» می‌پردازد: «آیا ما ملزم به زمان تجزیه کردن تاریخ از سایر جنبه‌های زندگی هستیم؟ آیا می‌توانیم تاریخ را جدای از زمان جغرافیایی و یا زمان اجتماعی و یا زمان فردی مجزا کنیم؟» (همان: ۲۱۱). به نظر برودل، تغییرات جغرافیایی - تاریخی در دورانی بسیار طولانی چیزی است که به‌واقع مهم است (همان‌جا؛ فارسانی، ۱۳۸۶: ۶).

بخش دوم: سرنوشت‌های جمعی و روندهای عمومی؛ در این بخش، ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مرکز توجه است؛ یعنی اقتصاد، تجارت، قیمت‌ها و نیز امپراتوری‌ها، جامعه‌ها و «تمدن‌ها»ی جهان مدیترانه، و در پایان بحثی جنگ‌ها و فنون جنگی.

گرچه عنوان بخش سوم رویدادها، سیاست و مردم است (Braudel, 1949: 321)، به نظر می‌رسد تقسیم‌بندی برودل در دو بخش آخر کتاب *مدیترانه و دنیای مدیترانه‌ای* صرفاً صوری بوده

است؛ زیرا توجه بیش از اندازه‌ی وی در تبیین حوادث به ساختارهای جغرافیایی در دو بخش آخر کتاب نیز واضح است. به نظر برودل، در عهد فیلیپ دوم، امپراتوری اسپانیا بر غرب «جهان مدیترانه» چیره بود و امپراتوری عثمانی بر شرق آن. حتی برودل در سومین و واپسین بخش کتاب برای اینکه نشان دهد چرا فیلیپ دوم نتوانست نتیجه‌ی پیروزی لپانتو را بر کل جهان مدیترانه تعمیم دهد، باز می‌گردد به دو بخش پیشین کتاب و تأثیر ساختارهای جغرافیایی. برودل دشواری مواصلات در امپراتوری پهناور اسپانیا را نیز مورد توجه قرار می‌دهد که حتی پس از شکست ناوگان عثمانی، فیلیپ دوم را در تنگنا می‌گذاشت و در این زمینه رجوع می‌کند به بخش نخست کتاب درباره‌ی جغرافیای جهان مدیترانه (همان: ۴۳۲).

استدلال برودل این است که موضوع تاریخ‌نگاری سنتی، یعنی «رویدادها»، در تاریخ‌نقشی به نسبت ناچیز دارد و ساختارهای وسیع‌تر و عمیق‌تر بیرون از اختیار افراد (حتی افراد مقتدری مانند فیلیپ دوم) به شدت قدرت عمل آنان را محدود می‌کنند. او در دیباچه‌ی تحریر اول کتاب می‌نویسد دولت‌مردانی همچون فیلیپ «به‌رغم آنچه می‌پندارند، بیش از آنکه فاعل باشند منفعل‌اند.» (همان: ۴۳۵).

در همان دیباچه، برودل در عباراتی مشهور که اغلب از او نقل می‌شود، خاطر نشان می‌کند: تاریخ رویدادها چیزی نیست بجز تاریخ تلاطم‌های سطحی و کف و حباب آب‌ها که بر دوش نیرومند جزر و مدّ تاریخ به این سو و آن سو رانده می‌شوند... [تاریخ رویدادها] بغایت پرهیجان و سرشار از سرگذشت‌های جذاب انسانی است؛ ولی در عین حال از هرگونه تاریخ دیگری خطرناک‌تر است... رویدادهای پرهیاهو اغلب انفجارهایی لحظه‌ای و جلوه‌های سطحی حرکت‌هایی به مراتب بزرگ‌ترند و جز در چارچوب آن حرکت‌های عظیم تبیین‌پذیر نیستند. پس به عقیده‌ی برودل، حاصل پیکار به‌منظور تفوق در جهان مدیترانه، پیامد ساختارهای درازمدت جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود نه نتیجه‌ی رویدادهایی مثل نبرد لپانتو یا کارهای افرادی مانند فیلیپ دوم. برودل آن پیکار را از آن‌رو به‌عنوان مثال برگزید تا نکته‌ای ژرف‌تر را درباره‌ی سیر تاریخ انسانی به اثبات برساند. بنابراین، قهرمان کتاب او فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا نیست؛ بلکه دریای مدیترانه است (همان: ۴۳۶). در جای دیگر، برودل وضع آدمیان را در

افعالشان در تاریخ به وضع زندانیان و اسیران تشبیه می‌کند و می‌گوید انسان‌ها در محیط فیزیکی و چارچوب ذهنی خویش اسیرند (همان: ۴۵۶). البته، تحریر اول مدیترانه و جهان حوزه‌ی مدیترانه هنگامی از قلم برودل تراوید که او اسیر جنگی آلمانی‌ها در جنگ جهانی دوم بود (مون، ۱۳۸۴: ۳۰). اعتقاد برودل به موجیت علی (دترمینیسم) که مطابق آن، بیشترین اهمیت ظاهراً به ساختارهای جغرافیایی تعلق می‌گیرد، به‌ویژه هدف انتقاد بوده است. یکی از منتقدان نوشته است: «مدیترانه‌ی برودل جهانی است خارج از کنترل انسانی.» (Huppert, 2002: 345-875). پایه‌ی موجیت علی در تبیین‌های برودل جغرافیاست و می‌توان آن را دربرابر تفسیر مارکسیست‌ها از تاریخ گذاشت که همین نقش را از آن ساختار اقتصادی می‌دانند. همچنین، وجوب علیت نزد برودل اغلب با «امکان تأثیر محیط» نزد نخستین مورخان مکتب «آنال» (به‌ویژه لوسین فور) و اعتقاد ایشان به محدودیت آزادی اراده‌ی انسان مقایسه شده است. درواقع، می‌توان گفت الگوی برودل در تبیین‌های تاریخی، مبتنی بر تبیین‌های ساختاری است.

به نظر استنفورد، ساختار عبارت است از رابطه میان بخش‌ها و کل‌ها، نه هر رابطه‌ای؛ بلکه رابطه‌ای که ویژگی کل را تعیین می‌کند (استنفورد، ۱۳۸۲: ۱۹۰). الگوی ساختارگرا تبیین یک سیستم را در ساختار نهفته‌ی آن جست‌وجو می‌کند تا از طریق دست‌یابی به فرمول کلی ساختار، اجزا را تفسیر کند (مردیها، ۱۳۸۲: ۴۵). بنابراین، ساختار چیزی است که وقتی می‌گوید عمل آدمیان را ساختارها تعیین می‌کنند، خود به خود خلاقیت و آزادی هم برای بشر قائل نمی‌شود (آبرکرامبی، ۱۳۷۰: ۳۵۷). گرچه برودل در تحریر دوم کتاب (ص ۲۲۵) به این مسئله پرداخته و نوشته است: «شایان تکرار است که تاریخ را نه سیمای جغرافیایی، بلکه انسان‌هایی می‌سازند که آن خصوصیات را کشف و کنترل می‌کنند»؛ ولی این گفته با مجموع بحث‌های کتاب و آرای نویسنده در دیگر جاها چندان سازگار نیست. برودل از کارهای لوسین فور درباره‌ی زمین و تحول انسانی نیز بهره برده بود و اثرش را به یک کار جغرافیایی-تاریخی تبدیل کرده بود. درواقع، او به زمین و بستر جغرافیایی آن، خاک، گیاهان و جانوران و به جغرافیای انسانی توجه داده بود و جغرافی‌دان را متوجه زمان می‌کرد. همچنین، او توجه مورخ را به فضای حیاتی، یعنی آنچه قبلاً بدان توجه نداشته است، معطوف می‌کند (Braudel, 1949: 226).

جبر علی جغرافیا در تاریخ موضوعی است که در مکتب آنال، به ویژه در آثار فرناند برودل پیوسته تکرار می شود؛ به طوری که وی در کتاب *خاطره و مدیترانه* به مؤلفه های جغرافیایی توجه ویژه ای داشت. کتاب *خاطره و مدیترانه* با تاریخ بستر دریایی مدیترانه، لایه های خاک رس، ماسه، سنگ آهک، کنده کاری مصریان بر آرامگاه های کهن و معابدی که در مالت ساخته شدند آغاز می شد و با چگونگی داستان های حماسی فنیقی ها، یونانی ها، رومی ها، تمدن بزرگ بین النهرین و مصر و تلاش برای شکوفا کردن این تمدن خاتمه می یافت (رنجکش، ۱۳۸۶: ۸۹). کار عظیم فرناند برودل درباره تمدن مادی، اقتصاد و کاپیتالیسم در قرن ۱۵-۱۸ در ۳ جلد و مجموع ۲۵۱۴ صفحه نوشته شده است. این سه جلد مقدمه ای درباره ی تاریخ جهان در قرن های پانزده تا هجده میلادی است. سفری است از لابه لای قرون و اعصار، مکان های جغرافیایی، تمدن هایی که در قاره های آسیا، آمریکا و آفریقا محصورند و گسترش طلبی و فزون خواهی بی رحمانه ی تمدن اروپا آنجا را مورد تجاوز قرار داده است. همچنین، این اثر نگاهی است عمیق به طبیعت و نقش یک عامل مهم یعنی کاپیتالیسم که نویسنده برخلاف تلقی های زمان خود بدان پرداخته است. در تلقی برودل، بخش قابل توجه اقتصاد یعنی تولیدات دهقانی که در حاشیه قرار دارند، نقش مهمی در اقتصاد بازی می کنند و اگر به میزان کافی باشند و یا اضافی باشند، به بازاری دورتر نیازمند خواهند بود (برودل، ۱۳۷۲: ۱۲-۲۵۱۴).

در اولین جلد این اثر، برودل از ممکن ها و ناممکن ها سخن به میان می آورد. زندگی روزمره و ساختار آن مواد اصلی تشکیل دهنده ی فرهنگ را قبل از تحولات و انقلاب های صنعتی پدید می آورد. در اینجا فقر و تجمل گرایی، شیوه های کهن دهقانی، مواد خوراکی، پوشاک و مسکن، فقیران و دارایان، ابزار، تکنیک ها، پول و انواع آن و شهرها مطرح است. چهره ای که او از گذشته ترسیم می کند، نشان دهنده ی سختی ها و رنج هایی است که انسان در زندگی طبیعی متحمل شده است (همان: ۱۲-۲۳۳).

با نگاهی به موضوعات دیگر برودل، درمی یابیم نقش مؤلفه های جغرافیایی در آن ها بسیار پررنگ است. برای مثال، برودل در تمام آثارش اطلاعات بسیاری درباره ی آب و هوا، فاصله ها، محصولات کشاورزی، قیمت ها و تورم، مذهب و اعتقادات، جمعیت و روابط اجتماعی، ارتباطات

و نهادهای جمعی می‌آورد تا مثلاً پرسش‌های اساسی‌ای مطرح کند. علاقه‌ی برودل به مطالعات جغرافیایی تا اواخر عمرش ادامه داشت؛ به طوری که کتاب *هویت فرانسه* در سه جلد قبل از وفاتش به چاپ رسید و از دو بخش جغرافیا و جمعیت‌نگاری و اقتصاد و بخش فرانسه خارج از فرانسه بود.

مورخان آنال ادعا می‌کردند مکتب آنان در واکنش به چیرگی و رواج تاریخ سیاسی و دیپلماتیک و روایت‌های تاریخ‌نگاران پیرو مورخ آلمانی، لئوپولد فون رانکه، به قول لرد اکتون تاریخ‌نگاری «تاریخ بی‌روح» (هیوز- وارینگتن، ۱۳۸۶: ۳۸۴) در اوایل قرن بیستم پدید آمده است و چالشی در برابر تاریخ‌نگاران مارکسیست به‌وجود آورده‌اند (مون، ۱۳۸۴: ۲۶). اما غافل از این بودند که خود در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰م از نظر روش‌شناسی، تحت تأثیر نئومارکسیسم - که خود در ماتریالیسم دیالکتیک آلمان ریشه داشته است - قرار گرفتند؛ چون در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰م نسلی از این مورخان، به‌ویژه ایمانوئل له روی لادوری، ترتیب استاندارد سلسله‌مراتبی را پی گرفتند که براساس آن، تحولات تاریخی در سه طبقه قرار می‌گرفت و عوامل اقتصادی و جمعیت‌شناختی زیربنای این روش پژوهش بود. این پارادایم سه طبقه مکتب آنال به الگوی زیربنا-روبنای مارکسیسم برمی‌گشت (هیوز- وارینگتن، ۱۳۸۶: ۳۸۵).

بنابراین، اندیشه‌ی محیط‌گرایانه و ساختارگرایانه‌ی برودل از تاریخ در میان آنالیست‌های جدید کاملاً محو نشد. ایمانوئل له روی لادوری در عقیده‌ی جبرگرایی تأثیرات محیطی برودل سهیم شد؛ یعنی عقیده‌ای که مرکزیت و محوریت جهان طبیعت در تاریخ انسانی را باور دارد. ایمانوئل له روی لادوری یکی از سه نفری بود که از سال ۱۹۶۸م به‌جای برودل اداره‌ی مجله را عهده‌دار شد و تاریخ آنال را از ابتدا تا سال ۱۹۷۰م به دو دوره‌ی کلی تقسیم کرد. در اولین دوره که به نظر او تا سال ۱۹۴۵م ادامه داشت، مجله بر تاریخ‌نگاری کیفی ساخت‌گرا تأکید بیشتری کرده است. در دوره‌ی بعد به تاریخ کمی، فرایندها و سیکل‌ها گرایش بیشتری نشان داده شده است بدون آنکه اهمیت ساخت‌ها نادیده انگاشته شود. آنان که به طرح پرسش‌های مشکل‌عادت کرده بودند، به چیزی کمتر از تاریخ تکامل نوع انسان رضایت نمی‌دادند و آن را تاریخ تام و تمام یا جامع نام داده بودند (فولادوند، ۱۳۶۵: ۵۱).

لادوری خودش نیز در مسیر آنها گام برداشت و کتابی با عنوان *دهقانان لانگودوک*<sup>۱</sup> (۱۹۶۱) منتشر کرد (بلک و مک راید، ۱۳۹۰: ۱۰۰). وی در این کتاب ادعا کرد که ثابت کرده است تا چه اندازه جغرافیای جانوری (جانور بوم‌شناسی)، هواشناسی و جغرافیای زیستی گیاهان می‌توانند در مطالعات تاریخی تأثیرگذار باشند (Stuart Clark, 1999: 261) و سپس نوشته‌ای در بررسی وضع یکی از روستاهای فرانسه به نام مونتایو در سده‌ی چهاردهم میلادی منتشر کرد. این روستا مرکز فرقه‌ای ارتدادی در دین مسیح به نام کاتارها بود. اسقف محل دستور تحقیق داد و به حکم وی، بسیاری از اهل روستا بازجویی شدند و به مجازات رسیدند. منابع مورد استفاده‌ی لادوری صورت‌جلسات بازجویی‌ها بود. او برپایه‌ی آن مدارک، گزارشی درباره‌ی روستای مذکور و جامعه و فرهنگ آن به‌دست داده است؛ از جمله وضع خانه‌های روستایی و درک روستاییان از زمان و مکان، طبیعت، خدا و دین، زندگی خانوادگی، ایام کودکی، روابط جنسی و مرگ. همچنین، لادوری صاحب نوشته‌هایی است درباره‌ی روستاییان و تاریخ روستاها در اوایل عصر جدید و تاریخ آب و هوا در هزار سال گذشته (مون، ۱۳۸۴: ۲۸).

یکی از شیوه‌های تاریخ‌نگاری لادوری، روش موسوم به «تاریخ خرد»<sup>۲</sup> است؛ یعنی مورخ با تمرکز پژوهش خود بر مطالعه‌ی یک خانواده، رویداد یا مکان جغرافیایی، امیدوار است تا نوری بر زوایای ساختارهای فکری و مادی یک جامعه‌ی انسانی بیفکند. لادوری از این روش در کتاب *کارناوال در رومانس* و مقاله‌های بسیاری استفاده کرده است. برای نمونه، وی براساس این روش (تاریخ خرد)، مصائب اقتصادی و اجتماعی نیمه‌ی دوم قرن هفدهم را ناشی از تغییرات آب و هوایی و شش سال باران‌خیز از ۱۶۴۶-۱۶۵۱م می‌داند که به عقیده‌ی وی، از سر ناآگاهی به شورش‌های فروند نسبت داده شده است (ساماران، ۱۳۷۵: ۱۰۰). این مورخ نسل سوم به‌گونه‌ای سخن‌گوی نوعی از «تاریخ» به‌شمار می‌آید که معتقد است کلید تغییرات در تاریخ، تغییر جهت‌ها در توازن بوم‌شناختی بین فرآورده‌های غذایی و جمعیت است؛ توازنی که لزوماً به‌واسطه‌ی مطالعات کمی‌بلندمدت از بازده محصولات کشاورزی، تغییرات جمعیت‌شناختی و قیمت

---

1. *The Peasants of Languedoc*

2. *Micro History*

فرآورده‌های غذایی تعیین می‌شود. این نوع «تاریخ» ترکیبی است از علاقه‌ی مکتب دیرپای فرانسوی به جغرافیای تاریخی و جمعیت‌شناسی تاریخی که با روش‌شناسی کمی در آمیخت و به همین دلیل، لادوری به‌عنوان نماینده‌ی این نگرش جدید در مکتب آنال به‌صراحت معتقد بود «تاریخی که کمیت‌پذیر نیست، نمی‌تواند ادعای علمی بودن کند.» (هیوز، ۱۳۸۶: ۴۱). جبرگرایی و آشفتگی در فکر تاریخی نزد مورخان نسل سوم آنال به‌حدی بود که پیتر برک شاخصه‌ی برجسته‌ی این نسل را بی‌انسجامی فکری و دشواری ترسیم سیمای فکری در قیاس با دو نسل قبل می‌داند (برک، ۱۳۸۹: ۹۵) و اضافه می‌کند انگلیسی‌ها چندان شوقی برای خواندن آثار رقیبان فرانسوی نداشتند (همان: ۹۸).

اگر به پنج‌گرایش کلی و روند مطالعاتی مورخان آنال در دوره‌ی بعد جنگ جهانی دوم نظر کنیم، نقش جبر جغرافیای طبیعی و انسانی و اجتماعی در این مطالعات ملموس و آشکار خواهد بود؛ نقشی که مورخان این مکتب هم کمتر به نفوذ و دامنه‌ی آن در مطالعات خویش آگاهی داشته‌اند:

۱. مطالعاتی مربوط به تاریخ روستایی و تاریخ محلی برپایه‌ی پژوهش‌های جغرافیایی و منطقه‌ای؛
۲. بررسی‌هایی در تاریخ اقتصادی، جمعیت‌شناسی و جغرافیایی از طریق تجزیه و تحلیل‌های کمی هدایت‌شده توسط نظریه و در جهت اثبات آن نظریه‌ها؛
۳. مطالعات انسان‌شناختی فرهنگ‌های غیراروپایی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین؛
۴. پژوهش‌های مربوط به زندگی روزمره در گستره‌ی تاریخ و توجه به عادات و الگوهای زندگی به‌ویژه آداب غذا خوردن در سرزمین‌های مختلف چه از نظر زیست‌شناسی چه از نظر رفتارهای اجتماعی؛
۵. تحقیقاتی در زمینه‌ی دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌ها با تأکید بر تفکرات جمعی، شعور عمومی، فولکلور و تجزیه و تحلیل ساختارهای هر منطقه (برودل، ۱۳۷۲: ۱۶).

### ۵. نتیجه‌گیری

مورخان آنال هیچ‌گاه متوجه وجه جبرگرایی محیط جغرافیایی و اجتماعی در مطالعاتشان نشدند. اما با مطالعه‌ی منابع اصلی آنان می‌توان آشکارا متوجه رویکردهای ساختارگرایانه و جبرگرایانه در

تاریخ‌نگری آنان شد. آنالی‌ها مقام انسان‌ها را به‌عنوان موجوداتی شکست‌پذیر در جهان طبیعی‌شان تنزل داده‌اند. علاوه بر این، در نوشته‌های برودل، به‌عنوان نماد این مکتب، در تأثیرپذیری از ساختارهای جغرافیایی، ارتباط میان مفهوم سه‌بعدی زمان آشکار نیست. تاریخ کلی و غایی که وی مطرح می‌کند، فراتر از سطح محلی غیرممکن است. علاوه بر این، وی در تلاش خود برای ارائه‌ی یک مفهوم جایگزین از تحول تاریخی به جای نظریه‌ی مارکس، یعنی تلفیق تاریخ سیاسی با محیط و جمعیت‌شناسی، ناموفق بوده است. وی با تمرکز بر عوامل ساختاری جغرافیایی طولانی‌مدت در توسعه‌ی تاریخی، نقش انسان را در تحولات دست‌کم گرفته است. «آن‌طور که برودل گفته است در این کتاب افرادی که روی زمین زندگی می‌کنند به آن خوبی که در داستان آمده است زندگی خود را نمی‌گذرانند.» (بلک و مک رایلند، ۱۳۹۰: ۹۷). در واقع، کتاب *مدیترانه‌ای‌ها* با ساختارها و گرایش‌های مردم‌شناسی، بوم‌شناسی و باستان‌شناسی صریح خود، جریان تاریخی را نفی می‌کند. گرچه استفاده از ساختارهای جغرافیایی در تبیین حوادث تاریخی در کار برودل فراوان دیده می‌شود، با نگاهی به آثار سایر مورخان این مکتب از قبیل *دهقانان لانگودوک*، *تاریخ روستاها در اوایل عصر جدید و تاریخ آب و هوا در هزار سال گذشته از لورون لادوری*، *جامعه‌ی فئودالی از دولا بلاش و پیدایش اروپا از لوپز*، می‌توان به وجه جبرگرایانه‌ی رویکردهای محیطی و جغرافیایی در تبیین و تفسیر حوادث تاریخی پی برد. مسئله‌ای که شاید در آینده‌ی نه‌چندان دور مکتب آنال را با چالشی اساسی مواجه کند و عنوان «مکتب» را از آنان پس بگیرد؛ اگرچه هنوز هم سال‌ها پس از تأسیس مکتب آنال، بر سر نسبت دادن مفهوم مکتب به آن مناقشاتی وجود دارد.

چارلز تیلی، جامعه‌شناس معروف آمریکایی، معتقد است آنال مجموعه‌ی نظری خاصی ندارد که مختص خودش باشد. نظریه‌های او از همه جا اخذ شده است. برخی نیز بیشتر به علت پیدایش نوعی کیش آنال و تبلیغ پر سر و صدایی که در اطراف این مکتب انجام گرفت، به خشم آمده حتی تا نفی اصالت نهضت فور و بلوخ پیش رفتند. به عقیده‌ی ایشان، این دو تاریخ‌نگار مطلب جدیدی ابداع نکرده‌اند؛ زیرا در همان زمان افکار و برنامه‌های مشابهی در کشورهای دیگر نیز وجود داشته است. فقط حُسن اقبال و شرایط مساعد به تاریخ‌نگاری نوین فرانسه امکان و مجال درخشیدن و موفقیتی این‌چنین را داده است. علاوه بر این، آنالی‌ها نسبت

به تاریخ سیاسی، روابط بین‌الملل، تاریخ نظامی و بیوگرافی موضعی تحقیرآمیز داشته‌اند. نگاهی به آثار و مقالات آنال در طول دوره‌های مختلف نشان می‌دهد پیروان این مکتب به تاریخ سیاسی و دیپلماتیک و یا حتی نظامی بی‌توجه بوده‌اند.

آنالی‌ها پس از ورود هر یک جداگانه مسیر خویش را ادامه دادند و دچار نوعی تفرقه شدند. پیتر برک مورخ برجسته‌ای است که مکتب آنال را در آثار خویش به تفصیل بررسی کرده است. به باور او، هیچ کدام از روش‌های مورد استفاده‌ی مورخان آنال ابداع خود آنان نبوده؛ بلکه همه‌ی آنان اقتباس از روش‌ها و آثار دیگران است. روش «رہیافت جهانی» ورودل در کتاب *مدیترانه، دنیای مدیترانه‌ای در عصر فیلیپ دوم* متأثر از روش هانری پیرن در کتاب *محمد و شارلمانی* بود. روش «گذشته‌نگر» در آثار بلوخ به‌ویژه در *پژوهش درباره‌ی تاریخ روستایی فرانسه* برگرفته از روش فوستیل دو کولانژ بود که از آن برای بررسی شهرهای باستانی کمک گرفت. روش «مقایسه‌ای» هم البته از کشفیات بلوخ نبود؛ زیرا هانری پیرن آن را به منظور دوری جستن از خطر نگاه قوم‌مدارانه در آثارش به کار گرفت. «رہیافت میان‌رشته‌ای» هم از ابداعات فور و بلوخ نبود. از میان بزرگ‌ترین پیشگامان این عرصه می‌توان به هانری بر اشاره کرد که به تأثیرهای او بر آنال پیشتر اشاره شد. فور و بلوخ در روش «ساختارگرایی» نیز از فرانکو سیمیان و استادش امیل دورکیم متأثر بودند. باید اضافه کرد که مورخان آنال نه فقط نتوانستند به روش‌های اقتباسی مد نظر پیتر برک پایبند بمانند؛ بلکه رویکرد جبری نیز در آثارشان هویداست و این مسئله نشان می‌دهد مورخان آنال گرفتار رویکرد جبری ساختارهای محیطی (جغرافیایی و اجتماعی) بودند.

شاید شایع‌ترین نقد بر مورخان آنال، اتخاذ مواضع ساده‌لوحانه‌ی آنان باشد که مدعی‌اند فقط چیزهایی ارزش بررسی دارند که دارای چارچوب ساختار بلندمدت محیطی و قابل شماردن باشند. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م آنال تمام توجه خود را به موضوعاتی از قبیل جمعیت‌شناسی تاریخی، قیمت غلات و میزان باری که در بنادر اقیانوس اطلس عبور می‌کردند معطوف کرد.

به‌طور کلی، از نظر روش‌شناسی، جدا از رویکردهای جغرافیاگرایی، دو شاخه‌ی مهم دیگر در حوزه‌ی علوم اجتماعی بر مکتب آنال تأثیرگذار بود: نخست مارکسیسم و نئومارکسیسم که خود

ریشه در ماتریالیسم دیالکتیک آلمان داشت و دیگری جامعه‌شناسی ساختاری که هر دو شاخه رویکردی جبرگرایانه داشتند. بنابراین با استناد به شواهد ارائه‌شده در تحقیق، می‌توان این فرضیه را که آنالی‌ها در تاریخ‌نگری خویش گرفتار دترمینسم محیطی و ساختاری شده بودند، تا حد زیادی اثبات شده دانست.

### منابع

- آبر کرامبی، نیکلاس و دیگران. (۱۳۷۰). **فرهنگ جامعه‌شناسی**. ترجمه‌ی حسن پویان. تهران: چاپخش.
- ابن خلدون، عبدالرحمان. (۱۳۷۵) **مقدمه**. ج ۱. ترجمه‌ی پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- استویانوویچ، ترایان. (۱۳۸۶). **روشی تاریخی یا پارادایم آنال**. ترجمه‌ی نسرين جهانگرد. تهران: نشر فضا.
- استنفورد، مایکل. (۱۳۸۲). **درآمدی بر فلسفه‌ی تاریخ**. ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی. تهران: نشر نی.
- اسمیت، دنیس. (۱۳۸۶). **برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی**. ترجمه‌ی سیدهاشم آقاجری. تهران: مروارید.
- برک، پیتر. (۱۳۸۹). **انقلاب تاریخ‌نگاری فرانسه، مکتب آنال ۱۹۲۹-۱۹**. ترجمه‌ی کامران عروان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- بلک، جرمی و دونالد م. مک راید. (۱۳۹۰). **مطالعه‌ی تاریخ**. ترجمه‌ی دکتر محمدتقی ایمان‌پور. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- بهرامی، روح‌الله. (۱۳۸۶). **مکتب آنال جامعیت فکری مورخ**. شیراز: نوید شیراز.
- برودل، فرناند. (۱۳۷۲). **سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۴۰۰-۱۸۰۰**. با مقدمه‌ی پرویز پیران. ترجمه‌ی بهزاد باشی. تهران: نشر نی.
- بلوخ، مارک. (۱۳۶۳). **جامعه‌ی فنودالی**. ترجمه‌ی بهزاد باشی. تهران: آگاه.

- ترابی فارسانی، سهیلا. (۱۳۸۶). «تاریخ جدید، گذشته و آینده». **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. ش ۱۱۶ و ۱۱۷. صص ۴-۲۲.
- جورج هوبرت. (۱۳۸۵). «تجربه‌ی آنال». ترجمه‌ی غلامعباس ذوالفقاری. **تاریخ** (دانشگاه آزاد محلات). ش ۳. صص ۷۱ تا ۹۰.
- دیوید مون. (۱۳۸۴). «انقلاب در تاریخ‌نگاری فرنان برودل و مکتب آنال». ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند. **مجلات هنر و بخارا**. ش ۴۴. صص ۲۴-۳۴.
- رنجکش، مریم. (۱۳۸۶). «فرناند برودل (مطالعات مدیترانه‌ای مکتب آنال)». **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. ش ۱۱۶ و ۱۱۷. صص ۸۶-۸۹.
- ریمون آرون. (۱۳۷۷). **مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی**. ترجمه‌ی باقر پرهام. ج ۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- ساماران، شارل. (۱۳۷۵). **روش‌های پژوهش در تاریخ**. ترجمه‌ی ابوالقاسم بیگناه و دیگران. ج ۱-۴. مشهد: آستان قدس رضوی.
- شکویی، حسین. (۱۳۶۴). **فلسفه‌ی جغرافیا**. تهران: انتشارات گیتاشناسی.
- فرید، یدالله. (۱۳۶۶). **سیر اندیشه در قلمرو جغرافیای انسانی**. تبریز: دانشگاه تبریز.
- فولادوند، حامد و منصوره اتحادیه (۱۳۶۵). «مکتب آنال در تاریخ‌نگاری فرانسه» در **مجموعه بینش و روش در تاریخ‌نگاری معاصر**. تهران: نشر تاریخ ایران.
- کریمی، بهزاد. (۱۳۸۹). «مکتب تاریخ‌نگاری آنال». **مجله‌ی تاریخ و تمدن اسلامی**. س ۶. ش ۱۱. صص ۱۶۷-۱۹۱.
- مرادی، مسعود. (۱۳۷۷). «مکتب تاریخ آنال و فرناند برودل». **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. ش ۱۵. صص ۳۰-۳۱.
- مردیها، مرتضی (۱۳۸۲). **فضیلت عدم قطعیت**. تهران: طرح نو.
- نوذری، حسینعلی. (۱۳۷۹). **فلسفه‌ی تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری**. تهران: طرح نو.
- هیوز-وارینگتن، مارنی. (۱۳۸۶). **پنجاه متفکر کلیدی در زمینه‌ی تاریخ**. ترجمه‌ی محمدرضا بدیعی. تهران: امیرکبیر.

- هیوز، هنری استوارت. (۱۳۸۶). *راه فروبسته: اندیشه‌ی اجتماعی در فرانسه در سال‌های درماندگی از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰*. ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند. تهران: علمی و فرهنگی.
- یان کرایت. (۱۳۷۸). *نظریه‌ی اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس*. ترجمه‌ی عباس مخبر. تهران: آگاه.
- Aymard, Maurice. (1999). "The Annales and French Historiography (1929-72)" in Stuart Clark (Ed.). *The Annales School Critical Assesments*. Vol. 1. London: Routledge.
- Bentley, Michael. (2005). *Modern Historiography*. London: Routledge.
- Belokh, Mark. (1931). *Ile de Franc*. Paris.
- \_\_\_\_\_ (1934). *Las caracteres origineax de l histoire rural Francaise*. paris
- Braudel, Fernand. (1949). *La mediterranee et le mohde mediterraneen a l.epoque Philip II*. Paris.
- Burke, Peter. (1973). "Introduction: The Development of Lucien Febvre". in Stuart Clark (Ed.). *The Annales School Critical Assesments*. Vol. IV. London: Routledge.
- Huppert, George. (2002). "The Annales Expriment" in Michael Bentley (Ed.). *Companion to Historiography*. London: Routledge.
- Raftis, J. Ambrose. (1999). "March Bloch's Comparative Method and the Rural History of Mediaeval England" in Stuart Clark (Ed.). *The Annales School Critical Assesments*. Vol. IV. London; Routledge.
- Rhodes, R. Colbert. (1999). "Emile Durkheim and the Historical Thought of March Bloch" in Stuart Clark (Ed.). *The Annales School Critical Assesments*. London: Routledge.
- Stuart, Clark. (1999). *The Annales School Critical Assesments*. Vol 2. London: Routledge.
- Trover-Roper, H. R. & Fernand Braudel (1999). "The Annales, and the Mediteranean". in Stuart Clark (Ed.). *The Annales School Critical Assesments*. Vol. III. London: Routledge.